

۱۴

داسی دایناسی

داسی ماهی



ناصر کشاورز

تصویرگر: غزاله باروتیان



سرشناسه: کشاورز، ناصر، ۱۳۴۱ -

عنوان و نام پدیدآور: داسی ماهی / نویسنده ناصر کشاورز؛ تصویرگر غزاله باروتیان.

مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۴۰۲.

مشخصات ظاهری: ۲۸ص.

فروست: داسی دایناسی.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۶۱۱-۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: شخصیت‌های کارتونی -- داستان

Comic strip character -- Fiction

شخصیت‌های کارتونی -- شعر

Comic strip character -- Poetry

سفر دریایی

Ocean travel

شنا -- شعر

Swimming -- Poetry

شناسه افزوده: باروتیان، غزاله، ۱۳۴۷ - تصویرگر

رده‌بندی دیویی: ۷۴۱/۵

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۹۲۶۲۸۳۰

داسی دایناسی

داسی ماهی

نویسنده: ناصر کشاورز

تصویرگر: غزاله باروتیان

ویراستار: ناهید تمیم‌داری

مدیر هنری: فرشاد رستمی

طراح گرافیک: هانیه میرزایی

ناظر چاپ: سینا برازوان

نوبت چاپ: اول

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۵۵۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۶۱۱-۸



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی.

صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۶۴۶۱۵

■ همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.

■ استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.

www.hoopa.ir

info@hoopa.ir





عصر بود و هوا گرم گرم. بابی ناسور خسته از سر کار آمد خانه و گفت: «یک خبر خوب!»
داسی دایناسی پرید بغل بابایش و گفت:

«جونمی جون باباجون

خبر چیه؟ بگو زود

بگو می ریم به دریا

بگو خبر همین بود!»

بابی ناسور گفت: «درست گفتی. وسایل را جمع کنید! صبح زود راه می افتیم.»



آن‌ها صبح توی جاده بودند. می‌رفتند به طرف شمال.
داسی خوش حال بود و توی ماشین آواز می‌خواند.

«جونمی دریا دریا!
داریم میایم پیش تو
بگو آماده باشن
موجای فیش فیش تو.»





دایناسی‌ها به دریا و ساحل رسیدند. داسی سطل و بیلچه‌اش را برداشت. به‌دور رفت روی ساحل شنی و نزدیک آب شد. چند تا صدف دید. آن‌ها را برداشت. یک‌دفعه یک موج آمد طرف ساحل. داسی ترسید. سطل و بیلچه را انداخت و فرار کرد. رفت پشت بابی‌ناسور قایم شد و گفت:

«بابا دیدی موجه رو؟»

همون که فیش و فوش داشت

می‌خواست پامو بگیره

خیلی خروش موروش داشت

لنگه‌ی دمپایی‌مو

یه لقمه کرده خورده

هلم داده رو ساحل

بیلچه و سطلو برده.»



بابی ناسور خندید و گفت: «نگران نباش!
این موج‌ها کوچک‌اند. می‌خواهند با تو بازی
کنند. دمپاییت حتماً رفته زیر آب. بیا با هم
برویم پیداایش کنیم!»

